

نقد و بررسی روابط بینامتنی نظریه‌ی «نظم» عبدالقاهر جرجانی و نوام چامسکی

ابراهیم اناری بزچلوئی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

عباد محمدیان

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

چکیده

گفته‌ها و برگرفته‌ها و قول‌ها و نقل قول‌ها، دارای رابطه و شبکه‌ی پیچیده‌ای هستند که موجب پدید آمدن متن‌های نو و حضور متن‌های پیشین در آن‌ها می‌شوند. در پرتو چنین روابط تودرتویی است که میراث بشری از متنی به متن دیگر و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردد. یکی از نظریه‌هایی که از میراث گذشته به دوران معاصر منتقل شده و مورد توجه قرار گرفته، نظریه‌ی نظم در کلام جرجانی است. وی نخستین فردی بود که نظم در کلام را فرع و اصالت معنی را اصل تلقی نمود و تغییرات روساخت جمله را، از عوامل بلاغت جمله می‌دانست، که باعث تفاوت‌های معنایی ظریفی می‌شوند و وابسته به اغراض گوینده-اند. دیدگاه حاضر را نوام چامسکی (Noam Chomsky) در سال (۱۹۵۷) در کتاب «ساخت‌های نحوی»، مطرح کرد. وی مانند جرجانی مسأله‌ی معنی را در ساخت جمله قرار داد و زبان‌شناسی را از حوزه‌ی محدود دستور ساختاری (تجزیه‌ی جمله به اجزا) به دستور گشتاری (رابطه‌ی لفظ و معنی) سوق داد و اظهار نمود که هر جمله دارای دو نوع ساخت است؛ یکی «زرف‌ساخت» که روابط منطقی اجزای جمله است و دیگر «روساخت» که شکل بیرونی و ظاهری جمله است که این دو از نظر وی لزوماً یکی نیستند. این جستار، ضمن بررسی نظریه‌ی نظم جرجانی و مقایسه‌ی آن با نظریه‌ی چامسکی، در پی نقد و بررسی روابط بینامتنی این دو نظریه و تأثیر آن در تکامل آن-هاست.

واژگان کلیدی: روابط بینامتنی، نظریه‌ی نظم، عبدالقاهر جرجانی، نوام چامسکی.

مقدمه

بینامتنیت، کشفی بزرگ در حوزه‌ی مطالعات علمی، به ویژه ادبی و هنری است که شاخه‌ای از نشانه‌شناسی به شمار می‌آید و چگونگی شکل‌گیری معنا و فرایند معناپردازی در متن را مورد مطالعه قرار می‌دهد. بر اساس این نظریه، متن‌ها هیچ‌گاه به طور دفعی و مستقل خلق نمی‌شوند، بلکه همواره در شبکه‌ای از متن‌های جهان نشانه‌ای شکل می‌گیرند؛ از این رو برای متن‌ها هیچ آغازی وجود ندارد، بلکه همواره تقلید و تکرارند. به عبارت دقیق‌تر، «هیچ جریان و اندیشه‌ای، به صورت اتفاقی و بدون گذشته خلق نمی‌شود، بلکه همیشه از چیزی یا چیزهایی که از پیش وجود داشته، متولد می‌شود» (گراهام، ۱۳۸۰: ۱۱)؛ بنابراین، «برای هر یک از دانش‌ها و نظریه‌ها گرچه می‌توان بنیان‌گذاری فرض کرد؛ اما هیچ‌گاه نمی‌توان به انکار نقش پیشینه‌ها و زمینه‌های شناخته شده و نشده برخاست» (نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۲۸). بر همین اساس، یکی از نظریه‌هایی که از میراث گذشته به صورت بینامتنی به متون معاصر منتقل شده و با نظریه‌های اندیشمندان قرن بیستم قابل تطبیق است، نظریه‌ی نظم در کلام است. این نظریه را نخست عبدالقاهر جرجانی از سه منظر: نحوی، معنایی و لفظی بررسی کرد و آن را به تفصیل شرح داد. سپس در دوران معاصر، اندیشمندان متعددی صورت‌هایی از این نظریه را به اشکال متفاوتی بیان کردند که نظریه‌ی نوام چامسکی (پدر زبان‌شناسی مدرن)، بیشترین شباهت را با نظریه‌ی جرجانی داشت. «اوبا بیان نظریه‌ی «دستور زایشی-گشتاری» (زایا گشتاری) در دهه‌ی شصت میلادی، انقلابی در زبان‌شناسی معاصر ایجاد کرد و پیش چشم پژوهشگران افقی تازه گسترد و از سه ساحت نحوی، آوایی و معنایی به بررسی متون پرداخت» (مشکوة الدینی، ۱۳۸۲: ۱۱)، که با دیدگاه جرجانی از دو ساحت نحوی و معنایی در یک راستا است. «جرجانی به معنا توجهی ویژه داشت و دنبال کردن مقاصد نحوی را بدون توجه به معنا کاری بیهوده تلقی می‌کرد و پیوند واژه‌ها در ساخت‌های دستوری جمله و روابط درونی و بیرونی آن‌ها با اندیشه و معانی را از عوامل اصلی نظم کلام می‌دانست» (جرجانی، ۲۰۰۰: ۴۶۷). چامسکی همانند جرجانی، این نظریه را به اسم نظریه‌ی دستور گشتاری بیان کرد و

۴۸۷ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناس)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

از معنا به ژرف‌ساخت و از مقاصد نحوی به رو ساخت یاد کرد که تکمیل‌کننده‌ی همان نظریه‌ی نظم جرجانی است که به صورتی دقیق‌تر و جزئی‌تر در دوران معاصر مورد توجه قرار گرفته است؛ بنابراین، مقاله‌ی حاضر در پی آن است که نظریه‌ی نظم جرجانی را با نظریه‌ی دستور گشتاری چامسکی از ساحت معنایی مقایسه کند و روابط بینامتنی این دو نظریه را بیان کند و نشان دهد که این نظریه‌ی یادبی معاصر، در پرتو نظریه‌های گذشته به وجود آمده و نمی‌توان آن را یک نظریه‌ی کاملاً جدید تلقی کرد و تاثیر متون گذشته را در آن نادیده گرفت. در این مقاله، علاوه بر بررسی روابط بینامتنی این نظریه‌ها، سعی شده نظریه‌ی نظم جرجانی که به معنا توجه ویژه‌ای داشته، به درستی توضیح داده شود و کم-کاری‌هایی را که در این حوزه صورت گرفته، تا حدودی آن را جبران کرد و به صورت کامل این نظریه را مورد مطالعه قرار داد. طبق بررسی‌های به عمل آمده، مقاله‌ها و کتاب-هایی که به این مسأله توجه داشته‌اند، به صورت مختصر و جزئی به این شباهت اشاره کرده‌اند، که عبارتند از: «عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی» از حنیف افخمی‌زاده ستوده، «نظریه‌ی نظم و ساختار در نظریه‌ی بلاغت جرجانی از مریم مشرف و در کتاب رستاخیز کلمات از شفیعی کدکنی، به این تشابه اشاره شده است؛ اما تاکنون مقاله‌ای به نقد و بررسی روابط بینامتنی نظریه‌ی «نظم» عبدالقاهر جرجانی و نوام چامسکی به این سبک و سیاق نپرداخته و مقاله‌ی حاضر، نخستین پژوهش است که دیدگاه‌های دو نویسنده را به صورت کامل بررسی می‌کند و تاثیر معنا بر لفظ را که مورد نظر هر دوی آن‌ها بوده، نشان می‌دهد.

روابط بینامتنی در نظریه‌ی نظم جرجانی

قبل از هر چیز باید دانست که «مسأله‌ی نظم، موضوعی کهن است که از زمان لونگینوس، حکیم و سیاست‌مدار سوربایی قرن اول میلادی مطرح بوده است» (لونگینوس، ۱۳۷۹: ۳۹). این نظریه، پیش از جرجانی در دیدگاه اشخاص برجسته‌ای دیده می‌شود که با دیدگاه او در بسیاری از موارد قابل تطبیق است؛ لذا نظریه‌ی نظمی که جرجانی آن را بیان کرد، دارای یک رابطه‌ی بینامتنی است و بر اساس اندیشه‌ی ادیبانی که پیش از او آمده

۴۸۸ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناص)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

بودند، شکل گرفته و دستاورد و ساخته‌ی ذهن جرجانی به تنهایی نیست، بلکه او همانند دیگر افراد که بنیان‌گذار یک نظریه به شمار می‌آیند، نظریه‌ی نظم را به صورتی جدی بیان کرد و در دنیای اسلام، بنیان‌گذار این دیدگاه به شمار می‌آید. «برخی سر منشأ اصلی نظریه‌ی نظم را زمانی می‌دانند که عرب‌ها به فصاحت و بلاغت مشهور شدند و بسیار به صنعت کلام و ترتیب و تنقیح در آن اهتمام می‌ورزیدند و در پی شناختن راه‌ها و روش‌های این هنر بودند؛ بنابراین، می‌بینیم که در تعریف بلاغت یا کلام بلیغ، بیشترین توجه را به هنر سخن گفتن داشتند که خود حول محور نظریه‌ی نظم می‌چرخد» (جمیل صالح، ۱۴۰۷: ۴۰). از بلاغیان مشهوری که پیش از جرجانی به این نظریه پرداختند، می‌توان به خلیل بن احمد فراهیدی اشاره کرد. او از نخستین پیشگامانی است که از همبستگی لفظ و معنی نوشت و در مورد آن گفت: «هر کلامی که بتواند ادای نیاز کند، پس آن بلاغت است و اگر لفظ با معنا هم تراز باشد و پایان کلام با آغازش هماهنگ باشد، فصاحت به شمار می‌آید» (مبارک: ۱۹۳۷: ۴۳). از دیگر افرادی که پیش از جرجانی نظم را دستور کار خود قرار داده بودند و آن را بیان کرده بودند، می‌توان به ابوهلال عسکری و شمس‌الدین رازی معروف به «شمس قیس» اشاره کرد. برای مثال، ابوهلال عسکری که یک قرن پیش از جرجانی می‌زیست، در کتاب خود موسوم به الصناعتین می‌گوید: «چون خواستی شعری بگویی، ابتدا آن معانی را که قصد داری منظم کن و آن را در دل و ذهن خود بگذران و در پی وزن و قافیه‌ی مناسبی باش که این معنی را برتابد» (عسکری، ۱۹۹۸: ۱۳۹)، همچنین "شمس قیس" می‌گوید: «شعر همان «سخن مرتب معنوی» است؛ یعنی سخنی که دارای معانی مرتب و اندیشیده شده، باشد» (رازی، ۱۳۶۰: ۱۹۶). این گفته‌ی ابوهلال و شمس، بیانگر همین نظریه‌ی جرجانی است که می‌گوید: «اصالت بر معنی است نه لفظ» (جرجانی، ۲۰۰۰: ۴۸۳). البته برخی سر منشأ اصلی نظریه‌ی نظم را زمانی می‌دانند که اعجاز قرآن مورد توجه عام و خاص واقع شد و تفسیرهای گونه‌گونی از قرآن صورت گرفت و از جهت‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی به زیبایی‌های آن پرداخته شد. یکی از این زیبایی‌ها، نظم در قرآن بود که مدت‌ها پیش از جرجانی در میان ادیبان مورد بحث و گفتگو بود و به رابطه‌ی لفظ و معنی آن توجه ویژه‌ای داشتند و اعجاز قرآن را از این

۴۸۹ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناصر)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

جهت می‌دانستند که به دو صورت معنا و لفظ توجهی دقیق داشته و بدین دلیل است که نمی‌توان برای آن همانندی آورد (ر. ک: جمیل صالح، ۱۴۰۷: ۳-۴). همچنین «جرجانی علاوه بر اندیشه‌های شرقی، به اندیشه‌های غربی نیز دسترسی داشت و کتاب «خطابه»، اثر ارزشمند ارسطو را نیز مطالعه کرده بود و خود او اقرار می‌کند که این کتاب تأثیری ژرف بر فکر و اندیشه‌ی او گذاشته بود، بخصوص در بخش عطف جملات که ارسطو کارکرد انواع حذف و اضافه‌ی حروف عطف را به زیبایی بررسی کرده بود و جرجانی او را می‌ستاید» (محمود خلیل، ۲۰۰۹: ۲۱۴). از این‌رو، نظریه‌ی نظم، خود دارای یک رابطه‌ی بینامتنی بوده و همان‌طور که گفته شد: هیچ جریان و اندیشه‌ای، به صورت اتفاقی و بدون گذشته خلق نمی‌شود، بلکه همیشه از چیزی یا چیزهایی کهاز پیش وجود داشته، متولد می‌شود.

نظریه‌ی نظم جرجانی

جرجانی با مطالعه در آثار پیشینیان و ذکاوت خود، آثار گرانبها و ارزشمندی بر جای گذاشت که او را در میان اندیشمندان، بلندآوازه و ارجمند ساخته است. البته «او نیز یکی از چهره‌های درخشان همین عصر نهضت و رنسانس است که متاسفانه مثل بسیاری از بزرگان ما همچنان ناشناخته مانده است. در میان بخش‌هایی از معارف بشری، که ایرانیان و مسلمانان در آن سهم قابل ملاحظه‌ای دارند، اگر بخواهیم در هر رشته‌ای یک تن را به عنوان چهره‌ی برجسته و استاد مطلق و موسس و مبدع معرفی کنیم، عبدالقاهر جرجانی را می‌توان موسس و نظریه‌پرداز بلاغت و صاحب اندیشه‌ای نوآیین در حوزه‌ی مسائل جمال-شناسی دانست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۰۲).

او مطالب گونه‌گونی از علم معانی را با روشی جذاب بحث کرده که دانش‌پژوهان را تشویق به تحقیق و پژوهش کرده و راهی روشن را برای تفکر و تدبر در پیش‌روی آنان قرار داده است. از آثار گرانقدر او کتاب دلایل الاعجاز است که شاهدهی آشکار بر باریک اندیشی وی در ادب عربی است. «او در این کتاب، به دقت، تنوع صورت‌های کاربردی معنای حاصل از جابه‌جایی عناصر سخن را بررسی کرده و تا آن‌جا بر اهمیت نحو پافشاری ورزیده که راز اعجاز قرآن را در «نظم و تالیف الفاظ آن» دانسته است. به عقیده‌ی وی آنچه «معنی» را می‌سازد، الفاظ صرف نیست، بلکه نحوه‌ی نظم واژه‌ها و

۴۹۰ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناص)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

شکل تالیف کلام است» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۶۹). در این کتاب، جرجانی نظریه‌ی نظم را به تفصیل شرح داده و اصول کلی این نظریه را در محورهای زیر مدون کرده است: نظم کلام، منظور کردن مقاصد نحوی در بین کلمات است، به این اعتبار که نظم بر اثر نحو و روابط نحوی اجزای جمله تحقق می‌یابد که آن نیز محصول سنجیدگی معنی است. نظم مربوط به چگونگی روابط اجزای کلام است نه کلمات مفرد؛ زیرا روابط متقابل اجزای کلام است که زشتی و زیبایی را در نهایت رقم می‌زند. اصالت بر معنی است نه لفظ. یعنی نظم محصول سنجیدگی معنی در عقل و فکر است. به عبارتی دقیق‌تر، اصالت بر معنی سنجیده شده است و لفظ تابعی از آن است (ر.ک: جمیل صالح، ۱۴۰۷: ۳۱-۲۹).

از مواردی که درباره‌ی دیدگاه جرجانی گفته شد، به مطالعه‌ی موردی دیدگاه پایانی، که اصالت را به معنا داد و لفظ را نسبت به معنا، فرع تلقی نمود، پرداخته و با بیان دیدگاه جرجانی و چامسکی به طور جداگانه، نشان می‌دهیم که نظریه‌ی دستور گشتاری چامسکی، با نظریه‌ی نظم جرجانی قابل تطبیق است و دارای یک رابطه‌ی بینامتنی هستند. اصالت در معنا از دیدگاه جرجانی

جرجانی در مواضع بسیاری از کتاب اسرارالبلاغه و دلایل الاعجاز اشاره می‌کند که لفظ در نظم تابع معناست و هیچ شکی در آن نیست. او برای درک بهتر مطلب، به قرآن کریم اشاره می‌کند و می‌گوید: «اعجاز قرآن محقق نمی‌شود مگر این‌که مزایای تفوق آن بر علوم بشری روشن و معلوم گردد و زمانی که بشر از آوردن نظیرش اقرار به ناتوانی کند، معلوم می‌گردد که محال است قرآن فقط در دایره‌ی علم به لغت و اطلاع به زبان بوده باشد؛ زیرا اگر مزیت کلام به جهت زبان و لغت و علم به احوال آن است، باید گفت مزیت فقط در فرق میان «فاء، ثم، اذا و ان» یعنی وضع لغوی است و دیگر برای فصل و وصل و حذف و تکرار و تأخیر مزیتی نمی‌ماند و برای استعاره و تمثیل و کنایه فضیلتی نخواهد بود» (همان: ۴۷).

سپس برای تکمیل سخن خود، در ابتدا با این سوال‌ها بحث خود را شروع می‌کند: آیا فصاحت مربوط به الفاظ است؟ چرا در ارتباط دادن و بنا کردن کلمات بر یکدیگر باید

۴۹۱ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناص)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

تامل کنیم؟ مقصود و محصول در این ارتباط دادن و سبب قرار دادن کلمه‌ای نسبت به کلمه‌ی مجاورش چیست؟ او چنین پاسخ می‌دهد: اگر در این باب بررسی دقیقی داشته باشیم، یک مطلب را کاملا روشن و معلوم خواهیم یافت؛ مطلبی که هیچ شکی بدان راه نمی‌یابد و چنین است که: نظم و ترتیب در کلام، زمانی است که بخشی از کلام به بخش دیگر ارتباط پیدا کند و جزئی به جزء دیگر متکی شود و کلمه‌ای را سبب برای کلمه‌ی دیگر قرار دهیم. این موضوعی است که هر عاقلی آن را می‌فهمد و بر هیچ‌کس پوشیده نیست؛ بنابراین، ما بایستی در ارتباط دادن کلمات و بنا کردن کلمات بر یکدیگر تامل کنیم. بینیم مقصود و محصول این ارتباط دادن و سبب قرار دادن کلمه‌ای نسبت به کلمه‌ی مجاورش چیست؟ اگر در این باب بررسی دقیقی داشته باشیم، خواهیم دید که حاصل و نتیجه‌ی این مطلب آن است که ما نسبت به یک اسم توجه و تکیه‌ی خاصی می‌نماییم و آن را برای فعلی، فاعل یا مفعول معرفی می‌کنیم و یا دو اسم را مورد نظر قرار داده، یکی را مبتدا و دیگری را خبر آن می‌آوریم، یا اسمی را تابع اسم قرار می‌دهیم؛ بدین صورت که اسم دوم صفت برای اسم نخست، تاکید و یا بدل آن باشد، یا اسمی را پس از کامل شدن کلام به عنوان این‌که وصف یا حال و یا تمیز باشد، ذکر می‌نماییم و مواردی از این قیاس (ر. ک: جرجانی، ۲۰۰۰: ۵۷-۴۳)؛ بنابراین، زمانی اساس کار چنین باشد که « ترتیب و نظم در کلام محقق نمی‌شود مگر آن‌که این قواعد و نظیرش در آن اعمال گردد و این‌ها همگی از موضوعاتی هستند که هیچ یک برگشتی به لفظ ندارد و از صفات لفظ نمی‌باشد، بلکه به اغراض گوینده بر می‌گردد و براساس غرض و هدف مورد نظر او شکل می‌گیرد و اغراض گوینده همان معانی است که در ذهنش به وجود آمده است» (جرجانی، ۱۹۹۱: ۱۱)، پس روشن می‌گردد که لفظ در نظم تابع معنی است و کلمات در گفتار به سبب ترتب معانی در نفس مرتب می‌شوند و ترتب کلمات در بیان و گفتار به حسب ترتب معانی آن‌ها در نفس است و اگر الفاظ از معانی مربوطشان خالی شوند؛ به طوری که فقط اصوات و صداهای حروف باشند، در هیچ قلب و فکری خطور نمی‌کنند و در هیچ خاطری نمی‌آید که ترتیب و نظم در کلام لازم آید و موقعیت‌ها و مراتبی برای آن‌ها منظور شود. همان‌طور که مشاهده شد، جرجانی نظم را تابع معنی می‌داند و عقیده دارد ظرافت‌هایی که در جابه-

۴۹۲ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناس)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

جایی و حذف اجزای جمله روی می‌دهد، موجب آرایش‌های ادبی هستند و نباید گمان کرد که این ظرافت و آرایش‌های دستوری فارغ از لایه‌ی معنایی کلامند و تصادفیان‌گونه بیان شده‌اند. او فصاحت را برای یک لفظ جدا شده و مقطوع از کلام نمی‌داند، بلکه فصاحت را برای لفظی ثابت می‌داند که متصل و مرتبط با لفظ دیگر است و معنی آن متعلق به معنایی است که پشت سر آن قرار دارد؛ لذا برای توضیح بهتر مطلب در بحث به این‌که فصاحت در معنی است نه در لفظ، به قرآن کریم اشاره می‌کند و می‌گوید: «ممکن نیست که خداوند متعال پیامبرش را به تحدی با عرب در آوردن قرآن فرمان دهد ولی وصف مورد تحدی و معارضه را عرب ندانند؛ زیرا معنی تحدی این است که از شخص مقابل بخواهیم کلامی را با خصوصیتی بیاورد و این خواسته بدون این‌که برای شخص مقابل معین باشد، درست نیست و ادعای اعجاز را هم باطل می‌کند، چون قابل تصور نیست که به شخصی بگوییم تو از انجام این کار عاجزی؛ در حالی‌که نسبت به آن هیچ‌گونه راهنمایی در میان نباشد» (جرجانی، ۲۰۰۰: ۱۱۷)؛ بنابراین، وصف مورد تحدی در مورد اعجاز قرآن بایستی وصفی تازه و بی‌سابقه و امری باشد که پیش از نزول قرآن شناخته نشده باشد. پس باید بدانیم که این وصف در مفردات کلمات نیست؛ زیرا نتیجه آن می‌شود که بگوییم: الفاظ مفرد که همان وضع لغوی هستند و در شکل و صدا و ساختمان حروف پدید آمده‌اند، اوصافی هستند که پیش از نزول قرآن در آن الفاظ وجود نداشته است. همچنین، این وصف در مورد معانی مفرد کلمات هم نیست؛ زیرا نتیجه آن می‌شود که در معنی حمد، رب و عالمین و... تجدد و تکرار باشد و نیز درست نیست که گفته شود وصف مورد تحدی از جهت ترکیب حرکات و سکانات کلمات است، یعنی چنان است که وصف مورد بحث در حکم همان تفاوت و فرقی می‌باشد که بحور شعر با یکدیگر دارند و در پایان، صحیح نیست بگوییم: اعجاز قرآن به این است که در حروفش آنچه بر زبان سنگین است، پیش نیاید و یا به دلیل فواصلی است که در پایان آیات وجود دارد، مثل: یؤمنون، یعلمون و غیره (ر.ک: همان: ۱۲۳-۱۱۹).

حاصل کلام: آن وصفی که مخالفان قرآن را عاجز کرده، هیچ یک از اموری نیست که بر شمردیم، بلکه اعجاز در نظم و تالیف آیات است و این نظم عبارت است از منظور کردن

۴۹۳ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناص)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

مقاصد نحوی و احکام نحوی مابین کلمات با توجه به معانی مورد نظر است و باید توجه داشت که مزیت نظم در طریق فکر و نظر است نه در اعراب کلمات؛ زیرا علم به اعراب، در میان همه‌ی عرب مشترک است و از اموری نیست که با فکر و نظر استنباط شود. یعنی در این‌که اعراب فاعل رفع است یا مفعول منصوب است و یا هیچ فرد عربی بر فرد دیگر اعلم نیست، آنچه در امر اعجاز به آن نیاز می‌افتد، علم به آن امری است که فاعل بودن یا مفعول بودن را برای کلمه ایجاب می‌کند؛ بنابراین، باید گفت که فصاحت در معنی است نه در لفظ؛ هرچند گروهی عادت دارند که بگویند: لفظ فصیح و الفاظ فصیح؛ اما باید دانست که فصاحت مربوط به متکلم است نه واضع لغت؛ لذا باید به متکلم توجه کرد که آیا می‌تواند در لفظ خود چیزی بیفزاید که الفاظ در معنی لغوی آن را ندارند و او از هنر خودش آن مزیت را پدید بیاورد؛ مزیتی که تعبیر به فصاحت می‌شود؛ از این‌رو زمانی که درباره‌ی لفظ "اشتعل" در آیه‌ی شریفه‌ی «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» (مریم: ۴)، گفته می‌شود که این لفظ در درجه‌ی اعلا فصاحت است، باید در جواب برخی که فصاحت را به کلمات مفرد می‌دهند، گفت: دلیل بلاغت آیه تنها در استعاره‌ی «اشتعل» یا بقیه‌ی الفاظ به تنهایی نیست؛ زیرا اگر فصاحت در یکی از واژگان آن، برای مثال در لفظ «اشتعل» بود، خواننده‌ی آیه بایستی در همان لحظه که کلمه‌ی اشتعل را بر زبان جاری می‌ساخت، فصاحت آن را احساس می‌کرد؛ اما این امر صحیح نیست؛ زیرا تلاوت کننده‌ی آیه زمانی فصاحت را ادراک می‌نماید که کلام به پایان می‌رسد (ر.ک: جرجانی، ۲۰۰۰: ۱۴۲-۱۳۴). پس ممکن نیست کلمه‌ای صفتی را دارا باشد ولی علم به آن صفت پس از آن‌که تلفظ کلمه انجام یافت، حاصل شود؛ زیرا معنی این سخن چنین می‌شود که بگوییم: یک صفت در شیئی موجود است ولی در امکان و اختیار ما نیست که وجود آن صفت را در آن شیء بدانیم مگر پس از آن‌که آن شیء از میان برود.

با توجه به آنچه گفته شد، روشن شد که لفظ اشتعل به تنهایی حالی در خواننده ایجاد نمی‌کند، بلکه با توجه به الفاظ مرتبط با آن است که مقصود مورد نظر را می‌رساند و این هماهنگی الفاظ، متعلق به معنایی است که پشت سر آن قرار دارد؛ لذا زمانی که درباره‌ی فصاحت لفظ اشتعل در آن آیه‌ی شریفه سخن می‌گوییم، این فصاحت را به تنهایی برای

۴۹۴ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناصر)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

لفظ اشتعل ثابت ندانسته‌ایم، بلکه در صورتی ثابت شمرده‌ایم که کلمه‌ی «الرأس» که معرف به الف و لام است، متصل به آن می‌باشد و کلمه‌ی «شیب» هم به حالت نکره‌ی منصوب، مقرون آن شده است. لازم به ذکر است که جرجانی در آیه‌ی «وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» (مریم: ۴)، ارزش این کلام را مانند دیگران فقط به استعاره نمی‌داند، بلکه این شرافت عظیم و این تاثیر شگرف را به بافت کلی آیه مرتبط می‌داند که فعل در آن به یک کلمه اسناد داده می‌شود؛ با توجه به این‌که همین فعل متعلق است به کلمه‌ی دیگری که نسبت به کلمه‌ی اول سبب است؛ لذا کلمه‌ای که به آن اسناد داده می‌شود، به وسیله‌ی این فعل مرفوع می‌گردد و کلمه‌ای که در معنی، فعل متعلق به آن است، پس از آن به شکل منصوب و به عنوان تمیز آورده می‌شود؛ یعنی، آن اسناد (اشتعال به رأس) و این نسبت (به کلمه‌ی اول) فقط به سبب وجود کلمه‌ی دوم بوده، به این علت که بین این یکی و آن دیگری نوعی پیوستگی وجود داشته است. پس معلوم شد که اشتعل در معنی متعلق به شیب است، گرچه در لفظ برای رأس آورده شده است، پس برتری کلام بدان جهت است که کلام در این قالب به کار رفته است و با این روش مقصود و هدف کلام تعقیب شده است که با معنا و غرض گوینده همراه است (ر. ک: جرجانی: ۲۰۰۰: ۴۳۳-۴۱۲).

جرجانی در ادامه می‌گوید: «حال اگر لفظ «اشتعل» را صریحا به «شیب» نسبت دهیم، یعنی بگوییم: اشتعل شیب الرأس، آن گاه تامل کنید و ببینید آیا آن لطافت و فخامت را می‌توان ملاحظه کرد؟ آن جذابیت که ابتدا احساس می‌شد، باز احساس می‌شود؟ به یقین نه. اگر گفته شود چرا وقتی اشتعل با آن شکل و اسلوب برای شیب استعاره می‌شود، آن مزیت را می‌یابد و چرا در اسلوب دیگر آنقدر تفاوت پدید نمی‌آید؟ علت آن است که کلام در حقیقت با تعبیر لمعان پیری در سر، که مقصود اصلی کلام است، می‌خواهد شمول را نیز برساند و بگوید سپیدی مو در تمام سر منتشر شده و اطراف و جوانب آن را به کلی فرا گرفته است، به طوری که یک موی سیاه را هم باقی نگذاشته است و یا چند موی سیاه انگشت‌شمار بیشتر ندارد؛ در حالی که اگر گفته شود: اشتعل شیب الرأس یا اشتعل الشیب فی الرأس، منظور بالا حاصل نمی‌شود و لفظ کلام در این حال فقط معنی ظهور پیری را به طور اجمال ثابت می‌کند نه بیش از این» (همان: ۴۴).

با تمامی آنچه که گفته شد، دو نکته‌ی اساسی معلوم گشت:

لفظ در نظم تابع معنی است و کلمات در گفتار به سبب ترتب معانی در نفس مرتب می‌شوند و ترتب کلمات در بیان و گفتار به حسب ترتب معانی آن‌ها در نفس است و اگر الفاظ از معانی مربوطشان خالی شوند؛ به طوری که فقط اصوات و صداهای حروف باشند، در هیچ قلب و فکری خطور نمی‌کنند و در هیچ خاطری نمی‌آید که ترتیب و نظم در کلام لازم است و موقعیت‌ها و مراتبی برای آن‌ها باید منظور شود. تا زمانی که جمله‌ای به پایان نرسد، فصاحت و بلاغت آن معلوم نمی‌شود، پس واژگان به تنهایی فاقد فصاحت‌اند و با قرار گرفتن در کنار واژگانی دیگر که مقاصد نحوی در بین آن‌ها رعایت شده است، معنا می‌یابند؛ چه بسا جملاتی که از نظر نحوی درست می‌باشند؛ اما معنایی صحیح ندارند، پس معنا آن است که در پایان مورد نظر است و هر نظمی بدون در نظر گرفتن معنا، بی‌معناست.

چامسکی و نظریه‌ی دستور گشتاری

اشاره شد که جرجانی تمامی تصرف‌های گوینده در ساحت نحوی کلام را به سبب اغراض گوناگونی می‌داند که در ضمیر گوینده وجود دارد. او اصالت را به معنی کلام داد و نظم را تابع معنی می‌شمرد و عقیده داشت ظرافت‌هایی که در جابه‌جایی و حذف اجزای جمله روی می‌دهد، موجب آرایش‌های ادبی است و این ظرافت‌ها و آرایش‌های دستوری فارغ از لایه‌ی معنایی کلام نیستند و تصادفی این‌گونه بیان نشده‌اند. «نوام چامسکی، زبان‌شناس معاصر آمریکایی، همین نظریه را با عنوان «دستور زبان زایا گشتاری» یا به طور خلاصه «دستور زبان گشتاری»، در کتاب «ساخت‌های نحوی» بیان کرد و در سال ۱۹۶۵ در کتاب دیگری با عنوان «جنبه‌های نظریه‌ی نحو» آن را گسترش داد و افق تازه‌ای به آن بخشید» (کالوه، ۱۳۷۹: ۷). این کتاب برای اولین بار مهم‌ترین و منسجم‌ترین نظریه‌ی زبانی را که در تاریخ زبان‌شناسی به وجود آمده بود، یعنی دستور گشتاری را به جهانیان معرفی کرد. از این زمان به بعد هم توسط چامسکی و هم برخی زبان‌شناسان دیگر، همواره در نظریه‌ی مذکور گسترش‌ها و بازنگری‌هایی به انجام رسیده است. چامسکی

۴۹۶ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناصر)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

معتقد است که «فراگیری زبان، اصلی ذاتی است و ساخت زبان که جنبه‌ی ذاتی دارد، مجموعه‌ی قواعد مشخص و محدودی در ذهن تولید می‌کند. او نیز بر این باور است که نظریه‌ی دستور زایشی گشتاری اساساً به دنبال کشف اسرار و رموز توانش زبانی است و به جنبه‌ی عینی و ملموس زبان کمتر در ارتباط است و بیشتر جنبه‌ی انتزاعی زبان را مورد بررسی قرار می‌دهد» (باطنی، ۱۳۸۷: ۲۳)؛ بنابراین، برای هر جمله دو ساخت قائل است: «یکی ژرف‌ساخت که در واقع تعیین‌کننده‌ی روابط معنایی و منطقی اجزای جمله است. از نظر او ژرف‌ساخت به آن‌چه که در ذهن وجود دارد، مربوط می‌شود و وظیفه‌ی آن وارد کردن عناصری از واژگان در نمودارهای درختی است؛ لذا تعبیر معنایی جمله‌ها منحصر تابع ژرف‌ساخت است و دیگری روساخت که شکل خارجی و عینی جمله را نشان می‌دهد و با بخش واجی ارتباط پیدا می‌کند. وظیفه‌ی روساخت تعیین تلفظ، الگوی تکیه و آهنگ متفاوت برای جمله است که با افزایش، کاهش، حذف و جابه‌جایی در ارتباط است» (چامسکی، ۱۳۸۰: ۱۷).

بخش‌های دستور گشتاری از دیدگاه چامسکی

همان‌طور که گفته شد، چامسکی این نظریه را بسط و گسترش داد و در کتاب‌های مختلفی به بررسی آن پرداخت. او معتقد است که دستور زبان زایا گشتاری باید برای جمله‌های بالقوه‌ی بی‌شمار زبان توضیح و توصیف‌های ساختی به دست دهد، به طوری که با آن‌چه از دانش زبانی سخنگویان استنباط می‌شود، سازگار باشد. تمامی سخنگویان بر اساس توانش زبانی خود، تا میزانی متناسب، درباره‌ی چگونگی تعبیر معنایی جمله‌های زبان و نیز صرف نظر از ویژگی‌های لهجه‌ای و خصوصیات فردی صدای هر فرد، در مورد چگونگی تحقق جمله‌ها به صورت آوایی با یکدیگر اتفاق نظر دارند. به بیان دیگر، سخنگویان قادر هستند که در مورد هر یک از جمله‌های بی‌شمار زبان به طور صحیح، یک تعبیر معنایی را به یک نمای آوایی مربوط سازند؛ یعنی، آنان به طور ناخودآگاه، بر فرایندهایی که بر اساس آن معانی شکل می‌گیرد و با صورت‌های آوایی یا نوشتاری مناسب همراه می‌شود، تسلط دارند. از این‌رو، توصیف ساختی هر جمله باید همه‌ی ویژگی‌هایی را که سخنگویان برای مرتبط ساختن معنی و صدا به صورت جمله‌های بی‌شمار زبان معتبر می‌دانند، آشکار

۴۹۷ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناس)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

نماید (ر.ک: چامسکی، ۱۳۶۳: ۱۸-۱۷). به این ترتیب، نشان دهد که سخنگویان چگونه جمله‌های زبان را تولید و یا درک می‌کنند. بر این اساس، در دستور زبان زایا گشتاری، تنها به طبقه‌بندی نمونه‌های دستوری خاص اکتفا نمی‌شود، بلکه برای تدوین و ارائه‌ی قاعده‌های زایا نیز کوشش می‌شود.

بر اساس مطالب بالا، معلوم می‌شود که دستور زبان زایا گشتاری باید نظامی از قاعده‌های زایا را در بر داشته باشد که بر اساس آن‌ها چگونگی تعبیر معنایی، ساخت نحوی و نیز نمای آوایی جمله‌های بی‌شمار زبان توضیح داده شود و به صراحت توصیف گردد. به این ترتیب، دانش زبانی ناخودآگاه سخنگویان در نظامی از قاعده‌ها تدوین می‌شود. قاعده‌های یاد شده، تمامی نظم‌هایی را که در تولید جمله‌های زبان مشاهده می‌شود، نشان می‌دهد و از این‌رو، چگونگی صورت‌پذیری معانی، چگونگی و کارکرد ساخت‌های نحوی و نیز ساخت آوایی جمله‌های بی‌شمار زبان را شامل می‌شود. بر این اساس، نظام قاعده‌های زایا به طور مناسب، به سه بخش نحوی، آوایی و بخش معنایی تقسیم می‌شوند (ر.ک: مشکوة‌الدینی، ۱۳۸۲: ۳۹-۳۸؛ چامسکی، ۱۳۶۳: ۱۹-۱۶).

بخش نحوی به هر جمله‌ی زبان یک ژرف‌ساخت و یک رو ساخت اختصاص می‌دهد و به شیوه‌ای مشخص آن‌ها را به هم مربوط می‌سازد؛ از این‌رو، بخش نحوی به نوبه‌ی خود، از زیر بخش پایه که مجموعه‌ی محدودی از قاعده‌های سازهای (مقوله‌ای یا بازنویسی)، قاعده‌های انتخاب و نیز فهرست واژگان را شامل می‌شود و نیز زیر بخش قاعده‌های گشتاری تشکیل می‌گردد. قاعده‌های سازهای به گونه‌ای تدوین می‌شوند که با به کار بستن آن‌ها به همراه واژگان، زنجیره‌های زیرین جمله‌های بی‌شمار زبان تولید شود و بر پایه‌ی آن‌ها هیچ جمله‌ی نادرستی تولید نگردد. در واقع، قاعده‌های زایا و محدود بخش نحوی می‌تواند مجموعه‌ی بی‌شماری از ساخت‌های نحوی انتزاعی را مشخص سازد که هر یک از آن‌ها تمامی اطلاعاتی را که برای تعبیر معنایی یک جمله‌ی خاص معتبر است، شامل می‌شود. همچنین، در فهرست واژگان، تمامی اطلاعات لازم برای مشخص کردن ویژگی‌های آوایی، نحوی و معنایی هر واحد واژگانی گنجانده می‌شود، به طوری که بر اساس مشخصه‌های نحوی و معنایی، پایه‌های واژگانی مناسب در جمله‌ها ظاهر می‌گردد.

۴۹۸ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناس)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

ویژگی‌های آوایی هر واحد واژگانی، اساس تلفظ آن را مشخص می‌سازد. هر ژرف‌ساخت حاصل از به کار بستن قاعده‌های سازه‌ای و واژگان پس از اعمال قاعده‌های گشتاری مناسب به رو ساخت قرینه‌ی آن تبدیل می‌شود. قاعده‌های بخش آوایی دستور زبان، نمای واجی زیربنایی و سپس نمای صوتی هر جمله‌ی زبان را تعیین می‌کند. به بیان دیگر، قاعده‌های آوایی، صورت صوتی و در نتیجه چگونگی تلفظ جمله‌های زبان را آشکار می‌سازد. در واقع، قاعده‌های آوایی روساخت حاصل از بخش نحوی را به صورت آوایی مناسب مرتبط می‌کند (ر. ک: مشکوة الدینی، ۱۳۷۴: ۵-۶). بخش معنایی، تعبیر معنایی جمله را مشخص می‌نماید؛ یعنی، ژرف‌ساخت خاصی را که به وسیله‌ی قاعده‌های سازه‌ای تولید شده است، به نمای معنایی مناسب مربوط می‌سازد. در بخش معنایی، فهرستی از پایه‌های واژگانی به همراه معنی آن‌ها داده می‌شود، به طوری که از لحاظ معنایی هر پایه‌ی واژگانی از تمامی واژه‌ها متمایز می‌گردد. به این ترتیب، معلوم می‌شود که سخنگویان چه مفهومی را به هر یک از پایه‌های واژگانی مرتبط می‌دانند. همچنین، بخش معنایی، شبکه‌ی ساخت معنایی واژگان را به دست می‌دهد؛ یعنی، روابط معنایی موجود میان پایه‌های واژگانی و نیز جمله‌های زبان از قبیل هم‌معنایی، تضاد، چندمعنایی، شمول معنایی و جز این‌ها را مشخص می‌سازد. بر اساس اطلاعات یاد شده و نیز ژرف‌ساخت هر جمله، تعبیر معنایی جمله‌های زبان به طور منظم به دست می‌آید (ر. ک: فاولر، ۱۳۸۳: ۷-۸).

بر این اساس، معلوم می‌شود که در دستور زبان زایا گشتاری، دو بخش آوایی و معنایی به ترتیب نسبت به بخش نحوی، بیانی و تعبیری هستند؛ یعنی هر یک از آن‌ها اطلاعاتی را که به وسیله‌ی بخش نحوی به ترتیب به صورت روساخت و ژرف‌ساخت فراهم می‌شود، مورد استفاده قرار می‌دهند و از این راه نمای صوتی و تعبیر معنایی هر جمله را به دست می‌دهند (ر. ک: چامسکی، ۱۹۶۵: ۱۴۳-۱۳۵).

گشتارهای دستوری، ژرف‌ساخت و روساخت

چامسکی می‌گوید: صورت عینی و ملموس جمله بر پایه‌ی شمّ زبانی سخنگویان به طور پیاپی به بخش‌ها یا واحدهای نحوی تجزیه‌پذیر است؛ اما تجزیه‌ی جمله به واحدهای نحوی سازنده‌ی آن، برای نشان دادن تمام آگاهی‌های دستوری و معنایی سخنگویان

۴۹۹ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناصر)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

درباره‌ی جمله‌های زبان و نیز تعبیر آن‌ها به هیچ‌وجه کافی نیست، بلکه لازم است برای هر جمله سطح ذهنی که ژرف‌ساخت نامیده می‌شود، نیز در نظر گرفته شود. همچنین فرایندهایی که بر ژرف‌ساخت اعمال می‌گردد تا روساخت جمله تولید شود، یعنی گشتارهای دستوری نیز بخش دیگری از حقایق ذهنی سخنگویان درباره‌ی زبانشان را تشکیل می‌دهد. از این‌رو دستور زبانی که بر اساس حقایق ذکر شده، یعنی بر پایه‌ی فرض ساخت دو سطحی جمله‌های زبان بنا شود، دستور زبان زا یا گشتاری یا به طور خلاصه «دستور زبان گشتاری» نامیده می‌شود (چامسکی، ۱۹۶۵: ۱۶).

برخلاف روساخت که صورت عینی و ملموس جمله را نمایش می‌دهد، ژرف‌ساخت حقایق ذهنی سخنگویان و عناصر و روابط دستوری جمله‌ها را باز می‌نمایاند.

« روشن است که سخنگویان زبان معنی هر جمله‌ی عادی از زبان خود را که بشنوند، درک می‌کنند. البته، معنی جمله با صورت عینی یا رشته‌ی پیاپی صداها که گفته و شنیده می‌شود، متفاوت است. در واقع، در زبان‌های گوناگون، صوت بیانگر معنی است و ارتباط میان صوت و معنی را نظام زبان مشخص می‌کند و هر سخنگوی زبان با این نظام آشناست. در غیر این صورت، در ظاهر جمله چیزی که به طور عینی نشان‌دهنده‌ی معنی باشد، وجود ندارد؛ لذا اگر گفته‌های زبانی ناشناس به گوش برسد، از آن معنایی درک نمی‌شود» (تودوروف، ۱۳۷۷: ۳۶-۳۵). بر این اساس، لازم است که در هر بار سخن گفتن و یا سخن شنیدن، حقایق ویژه‌ای در ذهن سخنگویان برانگیخته شود تا بر پایه‌ی آن جمله‌ای تولید یا تعبیر و درک گردد. از سوی دیگر، سخنگویان رابطه‌ی جمله‌های زبان را با یکدیگر تشخیص می‌دهند. از جمله، تشخیص می‌دهند که برخی جمله‌ها معنی یکسانی دارند، هر چند که صورت آوایی آن‌ها متفاوت است و بر عکس. برخی جمله‌های دیگر معانی متضاد با یکدیگر دارند، هر چند صورت آوایی یکسانی داشته باشند و یا این‌که برخی ساخت نحوی یکسانی را نشان می‌دهند. برای مثال هر جفت از جمله‌های زیر معنی یکسانی دارند:

(الف) درباره‌ی دستور زبان فارسی کتاب‌های تازه‌ای نوشته‌اند.

(ب) درباره‌ی دستور زبان فارسی کتاب‌های تازه‌ای نوشته شده است.

۵۰۰ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناصر)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

(الف) انسان می تواند صحبت کند ولی جانداران دیگر نمی توانند.

(ب) انسان می تواند صحبت کند ولی جانداران دیگر نمی توانند صحبت کنند.

چگونه سخنگویان زبان درک می کنند که هر جفت از جمله هایی که ذکر شد، دارای معنی یکسانی می باشند؟ بی شک، واحدها و روابط دستوری زیربنایی یکسان در آن ها موجب می شود که معنی مشابهی در ذهن سخنگویان بر انگیزته شود که این امر به این دلیل است که هر جفت جمله ی قرینه در بالا، دارای ژرف ساخت یکسانی بوده اند که در ذهن مشابه به نظر رسیده اند (ر. ک: مشکوة الدینی، ۱۳۸۲: ۳۶).

بر اساس مطالبی که گفته شد، ساخت هر جمله از دو سطح تشکیل شده است: ژرف ساخت و روساخت. در واقع، ژرف ساخت، واحدها و نیز روابط دستوری زیربنایی را شامل می گردد که بر پایه ی آن معنی جمله و همچنین رابطه ی آن با جمله های دیگر زبان مشخص می شود؛ از این رو روشن است که ژرف ساخت واقعیتری انتزاعی است و در ذهن سخنگویان جای دارد و نقش اصلی آن یافتن معنی در رو ساخت جمله است. به بیان دیگر، ژرف ساخت هر جمله، ساخت نحوی زیربنایی ویژه ای را ارائه می دهد که بر پایه ی آن توضیح صریحی از معنی جمله به دست می آید (ر. ک: چامسکی، ۱۹۶۵: ۱۶). برای مثال به معنی این جمله توجه کنید:

پرنده ی زیبایی بر شاخه ی درخت نشست.

در این جمله، گروه اسمی، «پرنده ی زیبا» این معنی را می رساند که در واقع پرنده زیبا بوده است. به بیان دیگر، گروه اسمی «پرنده ی زیبا» به نحوی جمله ی ژرف ساختی «پرنده زیبا بود» را در بر دارد. بر این اساس، ژرف ساخت جمله ی نمونه ی بالا را به صورت بسیار ساده، به صورت زیر می توان در نظر گرفت:

پرنده [پرنده زیبا بود] بر شاخه ی درخت نشست.

چنان که مشاهده می شود، در واقع، ژرف ساخت جمله چگونگی تعبیر معنایی آن را به صراحت نشان می دهد. به بیان دیگر، ژرف ساخت معنی جمله را نیز به دست می دهد؛ زیرا تمامی اطلاعاتی را که برای تعیین معنی جمله یا تعبیر معنایی آن لازم است را در بر دارد (ر. ک: اچسون، ۱۳۶۳: ۱۹-۱۸).

۵۰۱ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناص)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

همان‌طور که اشاره شد، ارتباط دو سطح ژرف‌ساخت و رو ساخت از راه فرایندهای دستوری ویژه‌ای صورت می‌پذیرد که به آن‌ها گشتارهای دستوری گفته می‌شود؛ از این‌رو گشتار تغییراتی را که لازم است بر ژرف‌ساخت جمله اعمال شود تا به رو ساخت تبدیل گردد، مشخص می‌سازد. برای این‌که چگونگی عملکرد گشتارها در دستور زبان فارسی نیز روشن شود، به دو جمله‌ی زیر توجه کنید:

(الف) علی گفت افشین کتاب تازه‌ای خوانده است.
(ب) علی گفت کتاب تازه‌ای خوانده است.

روشن است که در جمله‌ی (الف)، «فاعل» (نهاد) فعل «گفت» با «فاعل» فعل «خوانده است» متفاوت است. از این‌رو، هر دو در رو ساخت ظاهر شده‌اند. بر عکس، در جمله‌ی (ب)، «فاعل» فعل «خوانده است» ظاهر نشده؛ اما همه‌ی سخنگویان فارسی زبان احساس می‌کنند که «فاعل» آن «علی» است که «فاعل» فعل «گفت» نیز هست و در آغاز جمله به کار رفته است؛ بنابراین ژرف‌ساخت جمله‌ی (ب) را به طور بسیار ساده به صورت زیر می‌توان نشان داد:

علی گفت علی کتاب تازه‌ای خوانده است.

برای رسیدن از ژرف‌ساخت مذکور به رو ساخت (ب)، تنها به یک قاعده‌ی گشتاری نیاز است. این گشتار فاعل «علی» را که از راه قاعده‌های نحوی مناسب در ژرف‌ساخت جمله به کار رفته است، حذف می‌کند. چنان‌که مشاهده می‌شود، به وسیله‌ی قاعده‌ی گشتاری تغییر ویژه‌ای بر ژرف‌ساخت اعمال می‌شود تا رو ساخت مناسب تولید گردد(ر. ک: مشکوة الدینی، ۱۳۸۲: ۳۸-۳۷).

نتیجه‌گیری

با بررسی روابط بینامتنی‌ای که صورت گرفت، معلوم شد که منتقدان قرن بیستم، به ویژه منتقدان شاخه‌ی زبان‌شناسی ساختاری، نظریه‌هایی بیان کرده‌اند که با نظریه‌ی نظم جرجانی همسو و قابل تطبیق است. همان‌طور که ملاحظه شد، چامسکی در نظریه‌ی دستور گشتاری، معتقد بود که برای هر جمله دو ساخت قائل است: یکی ژرف‌ساخت که در واقع تعیین‌کننده‌ی روابط معنایی و منطقی اجزای جمله است و به آن‌چه که در ذهن وجود دارد، مربوط می‌شود و تعبیر معنایی جمله‌ها منحصرًا تابع ژرف‌ساخت است و دیگری روساخت که شکل خارجی و عینی جمله را نشان می‌دهد و با بخش واجی ارتباط پیدا می‌کند. وظیفه‌ی روساخت تعیین تلفظ، الگوی تکیه و آهنگ متفاوت برای جمله است که با افزایش، کاهش، حذف و جابه‌جایی در ارتباط است. همین نظریه را، جرجانی، اندیشمند برجسته‌ی ایرانی، با بررسی‌های دقیقی که در حوزه‌ی نظم انجام داده بود، فصاحت و بلاغت در کلام را از حوزه‌ی لفظ به حوزه‌ی معنا پیوند داد و برجستگی لفظ را در پرتو معنا می‌دانست. او دنبال کردن مقاصد نحوی در بین کلمات و به چگونگی روابط اجزای کلام اشاره می‌کند که رو ساخت کلام را تشکیل می‌دهد، سپس به اصالت بر معنی که نظم را محصول سنجیدگی معنی در عقل و فکر است، اشاره می‌کند و لفظ را تابعی از آن می‌داند که همان ژرف‌ساخت کلام را تشکیل می‌دهد. با توجه به آن‌چه که درباره‌ی روابط بینامتنی گفته شد، مشاهده شد که نظریه‌ی دستور گشتاری چامسکی با نظریه‌ی نظم جرجانی قابل انطباق است و بسیار مشابه می‌باشند و چامسکی فقط آن را کامل‌تر نموده است. با تطبیق این دو نظریه، متوجه این نکته شدیم که متون و گفته‌های بشری در سایه‌ی متون دیگر شکل گرفته و رابطه‌ی بین متون است که موجب زایش متن‌های نو و حضور متن‌های پیشین در آن‌ها شده است؛ بنابراین، در پرتو روابط بینامتنی بوده که نظریه‌ی نظم از متنی به متن دیگر و از نسلی به نسل دیگر منتقل گشته و در دوران معاصر به این شیوه بیان گشته است.

فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

- اچسون، (۱۳۶۳)، زبان‌شناسی همگانی، ترجمه: نازیلا خلخالی: تهران: آگاه. چاپ اول.
 باطنی، محمدرضا؛ (۱۳۸۷)، نگاهی تازه به دستور زبان، تهران: انتشارات آگاه.
 تودوروف، تزوتان؛ (۱۳۷۷)، منطق گفتگویی، ترجمه: داریوش کریمی، تهران: نشر مرکز.
 جرجانی، عبدالقاهر؛ (۲۰۰۰)، دلایل الاعجاز فی علم المعانی، تحقیق: یاسین ایوبی، بیروت: دارالکتاب.
 جرجانی، عبدالقاهر؛ (۱۹۹۱)، اسرارالبلاغه، شرح و تعلیق: محمد عبدالمنعم خفاجی، بیروت: دارالجيل، الطبعة الاولى.
 جمیل صالح، هند؛ (۱۴۰۷)، مصادر الامام عبدالقاهر فی بلاغته، مطبعة ام القرى.
 چامسکی، نوام؛ (۱۳۸۰)، دستور زبان، ترجمه: همایون عبدالرحیم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
 چامسکی، نوام؛ (۱۳۶۲)، ساخت‌های نحوی، ترجمه: احمد سمعی گیلانی، انتشارات آگاه.
 عسکری، ابوهلال (۱۹۹۸)، کتاب الصناعتین: الكتابة و الشعر، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار النشر.
 فاولر، راجر؛ (۱۳۸۳)، مقدمه‌ای بر زبان‌شناسی، ترجمه: محمد غفاری، تهران: نشر نی.
 فتوحی، محمود؛ (۱۳۹۰)، سبک‌شناسی، تهران: نشر سخن؛ چاپ اول.
 قیس رازی، شمس‌الدین؛ (۱۳۶۰)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح: عبدالوهاب قزوینی، تهران: نشر زوار.
 کالوه، لویی ژان؛ (۱۳۷۹)، درآمدی بر زبان‌شناسی اجتماعی، ترجمه: محمد جعفر پوینده، تهران: نقش جهان.
 شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ (۱۳۹۱)، رستاخیز کلمات، تهران: نشر سخن.
 گراهام، آلن؛ (۱۳۸۰)، بینامتنیت، ترجمه: پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
 لونگینوس؛ (۱۳۷۹)، در باب شکوه سخن، ترجمه: رضا سید حسینی، تهران: نشر نگاه.

۵۰۴ / مجموعه مقالات برگزیده برای چاپ، ج ۱، همایش ملی بینامتنیت (التناص)، پاییز ۱۳۹۳ - قم

مبارک، زکی؛ (۱۹۳۷)، الرسالة العذراء لابن المدبر، القاهرة: دارالکتب المصرية، الطبعة الثانية.

محمود ابراهیم، خلیل؛ (۲۰۰۹)، فی اللسانیات و نحو النص، عمان: دار المسیرة، الطبعة الثانية.

مشکوةالدینی، مهدی؛ (۱۳۸۲)، دستور زبان فارسی (بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری)، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

مشکوةالدینی، مهدی؛ (۱۳۷۴)، ساخت آوایی زبان، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

نامور مطلق، بهمن؛ (۱۳۹۰)، درآمدی بر بینامتنیت: نظریه‌ها و کاربردها، تهران: سخن.

